

متن پرسش

سلام علیکم بنده و شوهرم علی رغم کفویت در مسایل دینی و فرهنگی وحتى توافق بر سر جزیی ترین مسایل سیاسی و فرهنگی به دلیل خاطرات بد فراوان از یکدیگر(بنده به دلیل اذیت فوق العاده خانواده شوهر و خونسردی ایشان در مقابل این فشارها در مقابل بنده ، فیلم وسریال دیدن ایشان بعد از حضوراز سر کار در خانه ، خونسردی وصف ناپذیر در قبال مسایلی که ایشان شرعا و قانونا وعرفا موظف به آنند. از ایشان به شدت ناراحت هستم .خط قرمز شوهرم خانواده شان هستند حتی اگر رفتار خانواده خلاف شرع با شد .هیچگاه به خاطر حق الناسی که مرتکب شدند نه در مقابل آن ها و نه در مقابل بنده از آن ها به خاطر آن که آن چنان اذیت کردند که صبح تا شب کارم گریه کردن است از آن ها ناراحت نشده اند و تکدر خاطر همسرم از بنده به خاطر طیف وسیعی از مسایل از دوران نامزدی و محدودیت هایشان گرفته تا عکس العمل های تند بنده نسبت به خانواده ی شوهرم در حضور شوهرم نه ابراز حتی تلخی در حضور خانواده شوهر) همه ی این مسایل به علاوه مشکلات فراوان شخصی که برای بنده به وجود آمده شادی که هیچ ،امید به زندگی را ازمن گرفته است . این در حالی تشدید شده که بنده هر کاری از عبادات سفارش شده در مفاتیح تا نذر و توسل و زیارت و صدقه انجام داده ام تا آرامش به زندگی ام برگردد اما نه مشکلات شخصی- که حتی بعضی شان بدون مبالغه جان را می‌سوزاند - و نه مشکلات خانوادگی حل نشده بلکه بیشتر هم شده است. این مطلب شاید نیاز به گفتن باشد بنده در کنار مادر شوهرم زندگی می‌کنم ایشان و پدر شوهرم همسرم را موظف می‌دانند که هر روز روزی چند بار به آن ها سر بزنند. مادر شوهرم از کلید انداختن در خانه ام گرفته □ در حالی که در خانه حضور داشتم و ایشان نمی‌دانستند- تا چک کردن همه ی کارهایم و گزارش آن به همه،همچنین وابستگی شدید به همسرم ، به طوری که تا ایشان به خانه بیایند دست از سر بنده و همسرم بر نمی‌دارند دخالت در نوع لباس پوشیدن من ،موظف دانستن بنده به تحمل رفت وآمدهای آزاردهنده و بیش از حد دختران و فک و فامیلشان و... خلاصه به خاطر عشق زیاد به فرزندشان از هیچ کاری فرو گذار نمی‌کنند. این مسایل با سکوت های بنده در مقابل این همه ظلم ،تنفر شدیدی در من ایجاد کرده که در مقابل همسرم شبانه روز آرزوی مرگشان را می‌کنم. این ها در حالی است که بنده و همسرم می‌دانستیم هر گونه انتقال مسایل به بیرون وضع را بدتر می‌کند و این در مورد مشکلات شخصی بنده نیز صادق است .مادر شوهرم همیشه می‌گویند من و بچه هام خوب باشیم کاری به کار کسی ندارم و معنای حرفشان این است که همه باید خدمتگزار فرزندانم باشند فرزندانمان هم عادت کرده‌اند مادرشان علی رغم سختی زیاد شبانه روز بیزد و بشوید تا این ها شاد باشند .دخترانشان

لحظه‌ای تنها در خانه نمی ماند و همیشه خانه ی مادر شوهرم هستند. نکته جالب اینجاست پدر شوهرم در حالی که ما مشکلات مالی داشتیم از عواید زمینی که مهر بنده کرده بودند صرف دختران و نوه هاشان می کردند تا از شادی دخترانشان شاد شوند. لذا نه ایشان و نه کس دیگری به دلیل همین خودخواهی ها چاره گشای ما نیست . عرض بنده در خاتمه آن است که متأسفانه ذره ای امید به رحمت الهی ندارم نه آن که ربوبیت حق را منکر باشم ، کاملاً ناامیدم . زندگی ام با حرص و غصه و کینه ی شدید نسبت به خانواده ی شوهرم همراه بوده به طوری که جوانی ام را از دست رفته می بینم. (از شدت گریه شدیداً نحیف و افسرده و ضعیف شدم به طوری که تا کسی مرا می بیند فکر می کند بیمار شده ام حتی به خاطر آن که صدایم به دلیل نزدیکی به این ها شنیده می شود برای تخلیه خودم نمی توانم درست گریه کنم. در مقابل همه ی این ها همسرم یا می خندد یا سکوت می کند. یا حرف را عوض می کند یا به تلویزیون نگاه می کند و بعضی اوقات با بهانه های مختلف دفاع می کند) هر شب که می خوابم نمی خواهم صبح بلند شوم. چون نه زندگی ام به خاطر این کینه ها درست شدنی است و نه مشکلات شخصی ام حل شدنی. دعوای زیاد بین من و همسرم تقریباً همیشگی شده و هیچ امیدی بین ما نمانده است. نمی توانم از شوهر و خانواده ی شوهرم متنفر نباشم. خواهش می کنم خواهش می کنم راهنمایی ام بفرمایید.

متن پاسخ

باباسمه تعالی: سلام علیکم: با توجه به ابعاد مختلف پیش آمده بین جنابعالی و خانواده ی همسرتان لازم است که این موارد را با کسانی جهت رفع مشکل در میان بگذارید که طرفین را می شناسند. بنده در این موارد چیزی برای گفتن ندارم و عموماً در مواردی که کاربران محترم سؤالات عقیدتی دارند می توانم در خدمت شان باشم. موفق باشید